

# سوریه، استثنای تحمل نا پذیر

سرمقاله لوموند - برگردان : سیامند

در سوریه، اگر اصطلاح مورد استفاده‌ی سازمان دیده‌بان حقوق بشر را تکرار کنیم، سرکوب به «قتل عام» تبدیل شده است. شمار کشته‌گان به صدها تن رسیده و مجروحین، هزارانند. رژیم پرزیدنت بشارالاسد، که از یک ماه و نیم پیش با جنبش انقلابی بزرگ عربی روبرو شده، با خشونت به پاسخ‌گویی برخاسته است. و از مصونیتی بین‌المللی که پیش از او نه حسنی مبارک مصری، نه معمر قذافی لیبیایی، و نه حتی بن علی تونسسی از آن برخوردار بوده‌اند، سود می‌برد... یک استثنای عجیب سوری در این جا حکمفرماست.

دوشنبه ۲۵ آوریل، «اوج» چهار روز سرکوب خونین در سراسر کشور، رژیم تانک و پیاده نظام فرستاد تا ساکنان شهر کوچک درعا را تنبیهی سخت و سنگین کنند. شهری واقع شده در منتهی‌الیه جنوب کشور؛ از آنجا که درعا اولین شهری بود که حکومت را به چالش طلبید، «هزینه‌اش را می‌پردازد».

معدود گزارشات رسیده از کشوری غیرقابل دسترسی برای مطبوعات [بین‌المللی] خبر از صحنه‌های ترور و وحشت می‌دهد. جریان برق و تلفن قطع شده‌اند. ابری سنگین و ضخیم مرکز شهر، جایی که صدای انفجاراتی سنگین به گوش رسیده، را پوشانده است.

شاید بشارالاسد تصمیم گرفته با درهم شکستن نا فرمانی «نمونه» ای از درعا برای دیگران درست کند، به همان روشی که پدرش برای مهار و متوقف کردن عصیانی که پیش از آن شروع شده بود، شهر حما را در فوریه‌ی ۱۹۸۲ به خاک و خون کشید - با هزاران کشته - .

هجوم به درعا در پی حمام خون روز جمعه ۲۲ آوریل رخ می‌دهد. در این روز، در زمان خروج از [مراسم] نماز تظاهرات در عمده شهرهای کشور ده‌ها هزار تظاهر کننده ی صلح جو را گرد آورد. نیروهای مسلح لباس شخصی و نظامیان، بدون هیچ هشدار و اختاری بر روی آنها آتش گشودند : حدود صد نفر کشته شدند. به این ترتیب شمار کشته گان سوری زیر آتش گلوله‌های رژیم طی یک ماه و نیم به نزدیک به ۴۰۰ نفر رسید.

سرکوب در مصر این تعداد کشته به دنبال نداشت، حتی [شمار کشته گان] در لیبی، به این حد نرسید تا «جامعه‌ی بین‌المللی» بسیج شود. دو معیار سنجش متفاوت؟ بله. چرا که وزن دمشق روی توازن استراتژیک منطقه‌ای «بیشتر» از قاهره یا تریپولی است.

از حکومت خاندان الاسد چهل سال می‌گذرد- بشار در سال ۲۰۰۰ جانشین پدرش، حافظ شد- این خانواده به اقلیت علوی (یکی از شاخه‌های اسلام شیعی) این کشور تعلق دارند؛ آنها با حمایت دیگر اقلیت‌ها، مسیحیان و دروزها بطور ویژه، در قدرتند.

این خاندان روابطی بسیار نزدیک با جمهوری اسلامی در ایران تنیده است. متحد حزب‌الله شیعه در لبنان است. روابط اقتصادی بسیار مهمی با ترکیه برقرار کرده. کشور را با مشت آهنین در دست خود گرفته، و با ترور، خودکامگی و فساد خود را به اکثریت سنی مذهب کشور تحمیل کرده است.

اما تضمین کننده‌ی نوعی ثبات منطقه‌ای است که همه به نوعی به آن وابسته‌اند - از آنکارا تا واشنگتن، از ریاض تا اورشلیم. از میان رفتنش، گویا، راه را برای اخوان المسلمین، که در میان سنی مذهب‌ها فعال است، باز خواهد گذاشت. پس آنچه را که در قاهره و تریپولی محکوم می‌کردیم، در دمشق بر آن چشم پوشیده و مورد اغماض قرار می‌دهیم.

به این خوش رویی و ملامت باید پایان داد. در هنگام عذاب و مصیبت درعا، می‌بایست که رژیم بشارالاسد را منزوی و مجازات کرد.

---

## خون برای نفت



André Scheer, Jungewelt

برگردان ناهید جعفرپور

درست یکسال پیش در تاریخ 20 آپریل 2010 در خلیج مکزیکو تاسیسات حفاری چاه نفت: Deepwater Horizon منفجر گردید و باعث شد تا آب های خلیج به شدت آلودگی نفتی پیدا کند. آلودگی که تا کنون بی سابقه بوده است. حتی تا به امروز هم هنوز طبیعت نتوانسته است

خسارت های یک چنین فاجعه ای را پشت سر بگذارد. آکسل کولر شونورا رئیس بنیاد منتقد سرمایه داری اته کون می گوید: " برای کنسرن نفتی بریتانیائی ( ب پ ، بریتیش پترول) تلاش های سیستماتیک برای رسیدن به سود از امنیت شاغلین، سلامتی ساکنین حواشی تاسیسات نفتی و حفاظت از محیط زیست مهمتر است.

یکی از منتقدین سهامدار کنسرن نفتی بریتانیا که هفته گذشته نیروهای امنیتی از ورودش به سالن کنفرانس این کنسرن در لندن جلوگیری نموده بودند به خبرنگاران گفت که ب پ ثابت نمود که از اشتباهات درس نگرفته است و در عوض تلاش می کند با خفه کردن صدای هر منتقدی پروژه هائی را به اجرا درآورد که برای کنسرن سود آورند اما محیط زیست را منهدم می سازند.

شرکت ب پ از جوانب دیگر هم دچار مشکلات شده است. روزنامه بریتانیائی ایندی پندنت در روز سه شنبه بخش هائی از پروتکل سری دولت آنتونی بلیر نخست وزیر اسبق بریتانیا را قبل از جنگ عراق علنی نموده است. در این مدارک آمده است که برای نمایندگان عالی رتبه دولت منافع اقتصادی کنسرن های نفتی برای تصمیم گیری در باره جنگ تعیین کننده بوده است.

در اکتبر سال 2002 درست 6 ماه قبل از شروع حمله به عراق برای مثال ادوارد چاپلین که آنزمان مسئول خاورمیانه در وزارت خارجه بود در یک نشست اعلام نمود که برای کنسرن شل و ب پ صرف نمی کند که بطور دراز مدت در عراق حضور نداشته باشند. از این روی می بایست امکان عملکرد شرکت های بریتانیائی در یک عراق بعد از صدام را در نظر گرفت.

شرکت ب پ خود در آن زمان در رسانه ها اعلام نمود که منافع استراتژیک در عراق ندارد. اما در مذاکرات داخلی این کنسرن نمایندگان اعلام نمودند که عراق برای آنها مهمترین هدف است. هدفی که سال های طولانی از آن محروم بوده اند.

بارونز الیزابت سیمونز سخنگوی کنسرن، آنزمان عضو کابینه وزیر بازرگانی بود. وی بعد از پایان دوره خدمتش در ابتدا در یک بانک بازرگانی که تجارت های استثنائی برای باز سازی عراق داشت بکار مشغول شد. سپس وی بعنوان مشاور افتخاری در اداره توسعه اقتصاد ملی لیبی مشغول بکار شد. در آنجا وی توانست برای شرکت ب پ مجوز حفر چاه های نفت دریای میانه را از دولت لیبی بگیرد. در واقع قرار شد این کنسرن بعد از فاجعه خلیج مکزیکو در حفر این چاه ها وارد عمل گردد. وی بعد از شروع خیزش بر علیه قذافی شغل خویش را در اداره توسعه اقتصاد ملی رها نمود. البته الیزابت سیمونز نه تنها جزء ماموران سری بریتانیا در لیبی است بلکه طبق گزارش

خبرگزاری ایندی پندنت یکی از مشاوران رسمی ارتش هم می باشد. ارتشی که طبق گفته وزیر امور خارجه بریتانیا در روز سه شنبه برای کمک به شورشگران به لیبی فرستاده شده اند. افسران با تجربه ارتش قرار است به دیپلمات های بریتانیائی که در شهر بن غازی با مخالفین قذافی همکاری می کنند، یاری رسانند. وزیر امور خارجه بریتانیا گفت که آنها به شورشگران تسلیحات یا پشتیبانی نظامی برای عملیاتشان نداده اند. اگر این بار این مسئله درست باشد، مطمئنا این کار را متحدین آنها انجام خواهند داد. همین هفته گذشته افشا شد که قطر به شورشگران موشک های دفاعی تحویل داده است.

---

## رژیم سوریه در تلاشِ تحمیلِ جنگِ داخلی به مردم است

سه شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۹۰ - ۱۲ آوریل ۲۰۱۱  
برگردان: سیامند  
لوموند، 6 آوریل 2011 اینیاس لُوریِر

تا هنوز فرصت باقی است، افکار عمومی بین المللی می بایست بر شرایط سوریه چشم بگشاید. آنچه که دور از انظار و در سکوت در حال برنامه ریزی است، بسیار جدی است. موضوع بی کم و کاست این است که رژیم فاقد راه حل سیاسی، که تنها روشش به کار گیری فشار و خشونت است، می کوشد سوری ها را به سوی نهایت براند. این رژیم قصد دارد سوری ها را یا به دست کشیدن از آرمان آزادی، یا توسل به خشونت وادارد. برای او کاری سهل و آسان خواهد بود که مطالبه ای دمکراسی جوانان سوریه را به عنوان «خیزشی فرقه ای» معرفی کند. و با توجیه و بهانه ای «حفاظت از وحدت ملی» خشونت را که متناسب با شدت ترس اش هر چه عیان تر و گسترده تر خواهد بود، به کار گیرد.

از همان اولین تظاهرات روز 18 مارس در درعا، واقع در جنوب سوریه، در حالی که مطالبات محدود بودند، رژیم هر گونه مذاکره را رد کرد. این مطالبات پیش از همه مربوط به درخواست آزادی بیست و چند تایی

بچه ی زندانی بود، که در حین بازی روی دیوارها شعار رایج در بسیاری کشورهای عربی را نوشته بودند : «مردم خواهان سرنگونی رژیم اند». دیگر مطالبات لغو شرایط اضطراری بود، شرایطی که بدترین اقدامات توسط سرویس های امنیتی را مجاز می نمود، آزادی زندانیان عقیدتی، که در میان آنها چند صد نفر از شهروندان شهر «با تمایلات مذهبی افراطی» بودند، و همینطور اعطای آزادی های اجتماعی و شخصی به همه ی سوری ها، چیزی که تحت عنوان «مبارزه علیه اسرائیل» صادره شده است.

وقتی که جنبش خشم در 25 مارس به شهر اللذقیه رسید، رژیم فهمید که تاخیر با خطر مواجهش خواهد کرد. واحدهای ارتش و همان وسایل و ابزار اعمال سرکوب را که در نقاط دیگر مورد استفاده قرار گرفته بود، را به آنجا اعزام کرد. اما در عین حال علیه تظاهرکنندگان مشتاق به اثبات مسالمت آمیز، فراگیر و غیرمذهبی بودن حرکت اعتراضی خود به دو ترفند دیگر با اهدافی متفاوت دست زد:

- روی پشت بام ها تک تیراندازانی، با ماموریت حاکم کردن وحشت و ارباب بر شهر مستقر کرد. تظاهرکنندگان با مشاهده ی این که همه ی قربانیان در ناحیه ی سر، گردن و سینه با هدف کشتن مورد اصابت گلوله قرار گرفته اند، به وحشت و هراس افتاده اند.

- در عین حال، در برخی محلات اراذل و اوباش مسلح را به کار گرفته تا با یورش به تظاهرکنندگان و سازماندهی ضد تظاهرات در حوالی محل گردهمایی ها، حمله به معترضین، یا با شلیک رگبار سلاح های اتوماتیک از پنجره ی اتومبیل های بزرگ در خیابان های شهر اوضاعی فوق العاده خطرناک به وجود آورند.

این باند و دسته ها که در جریان سال های دهه ی 1970 پا گرفتند و در ارتفاعات علوی تحت نام شبیهه (ماشین سوارانی که خودنمایی می کنند) متشکلند از افرادی یاغی، و به دلیل مصونیتی که توسط کارفرمایان نشان، یعنی اعضای خانواده ی اسد به آنها اعطا شده، قادر و توانا به هر کاری، در برخی دوره ها این دار و دسته ها را طی برنامه ای مدیریت شده، به سواحل سوریه و کوهپایه های جبل انصاریه می برند. آنها در واقع به همه نوع قاچاق و اعمال خلافی دست می زنند. از قاچاق سلاح، سیگار و مواد مخدر بگیر تا آدم دزدی و گروگان گیری، تا زورگیری و «محافظت» کاسبکاران، که به همه ی اینها باید مدیریت بنادر خصوصی و پنهان را هم به مثابه بخشی از اعمالشان افزود. به دفعات آنها، مسلحانه، مامورین گمرک، نظامیان و نیروهای امنیتی و انتظامی را مورد حمله قرار داده اند، و موجب مرگ و نابودی آنها شده اند. خطرناک ترین گروه این اوباش و اراذل از مונظر الاسد و فواز الاسد، دو پسر بزرگتر جمیل الاسد، عموی

مرحوم رئیس دولت کنونی [بشار الاسد]، و همینطور از شخصی به نام محمد الاسد، فرمان می برند. محمد الاسد، که به دلیل ترور و وحشتی که به اتفاق مردانش در حول و حوش خود و هر جایی که زیر پا می گذارند، پراکنده است لقب شیخ الجبال دارد.

در ابتدای سال های دهه ی 1990، برای پاسخگویی به شکایات علوی ها در زادگاه خانوادگی اسد، تبلیغات و مبارزاتی صورت گرفت، به ویژه برای یادآوری به این پدرخوانده های جزء مافیایی، که اصل قدرت کجاست و باید از که فرمان ببرند. از موقعی که بشار الاسد به قدرت رسیده، ادامه ی راه به عهده ی فردی خلاف کار و جانی که یکی از پسرعموهای درجه چندم اوست به نام نمیر بدیع الاسد افتاده. شیخ الجبالی جدید ظاهر شده، که این بار نام هارون الاسد دارد. او باش و اراذل مورد اشاره در سطور پیشین، مردان او هستند.

رژیم بشار الاسد با تصمیم به حاکم کردن ترور و خشونت در اللاذقیه، شهری سمبولیک که دروازه ی ارتباطی با قرداحه تیول رئیس جمهوری در ارتفاعات است، تصمیم داشت به تظاهرکنندگان نشان دهد که قادر است با آنجا هم درست مثل درعا رفتار کند. اما موضوع بسیار جدی تر است، با رها کردن دسته های او باش که اکثریت آنها علوی اند، بر علیه تظاهرکنندگان مسالمت جو، که اکثراً همچون باقی جمعیت کشور سنی مذهبند، می کوشد که جوانان «انقلابی» را به میدان جنگ داخلی بکشاند، میدانی که این جوانان چه در بیانیه هایشان، چه در شعارهای تظاهرات و چه در اطلاعیه هایشان روی اینترنت، بی وقفه تکرار می کنند که در هیچ کجای برنامه ی آنها چنین طرحی نیست. اگر آنها به رغم همه چیز اجازه دهند که او آنها را به این عرصه وارد کند، به او فرصتی اعطا خواهند کرد که در آرزویش است تا همه ی امکانات سرکوبش را یک جا علیه آنها به کار بگیرد.

این شرایط که به نظر می رسد در شُرُفِ تکرار مجدد در حُص است، سوری ها را مبهوت و متحیر کرده. صداهایی از سوریه بلند شده و درخواست کمک و یاری در اسرع وقت کرده است. صداهایی برای طرد و افشای تله ای که آشکارا در مقابل شان گسترده شده ؛ صداهایی نگران از متهم شدن به اینکه محرک همان رفتاری اند که خود همواره محکوم کرده اند، یعنی چیزی که رژیم بطور سیستماتیک آنها را به آن متهم می کند، [رژیم] می کوشد [این صداها] دور از انظار بمانند .

سوری ها به هر دسته و گروه و قومیتی که تعلق داشته باشند، تمایلی به تکرار آنچه که در فاصله ی سال های 1979 تا 1982 در کشورشان اتفاق افتاد و منجر به حمام خون شد (نزدیک به 30000 کشته تنها در شهر حماء) ندارند، چیزی که در عین حال موجب تقویت مجدد برای بیش از سه دهه ی رژیم شد، که از آن پس با دیواری از ترس و ارباب بر

آنها حاکم شده ؛ آنها می دانند که اولین هدف بشار الاسد نه آزادسازی بلندی های جولان، بلکه استمرار رژیم است که او از ژوئیه سال 2000 در راس آن قرار گرفته است. برای دستیابی به این هدف او کمتر به «وحدت مردم حول مواضع خود در مقاومت و ایستادگی»، چیزی که همچون وردی سحرآمیز یادآوری می شود، بلکه به ترس و وحشت غالب شده بر سوری ها توسط درنده خویی نیروهای مخابراتی نیازمند است.

طی سی سالی که از سر گذشته، سوری ها فرصت کافی برای اندیشیدن و درونی کردن درس های این تحولات داشته اند. آنها به هیچ قیمتی خواهان رخ داد مجدد این اتفاقات نیستند. آنها امروز خواهان آزادی و عزت انسانی برای همه و تک تک افراد، فارغ از تمایز گذاری بر پایه ی اصلیت قومی و یا عقیدتی اند. این امر باب طبع رژیم از یک خانواده که آن هم خود برخاسته از اقلیتی است نمی باشد ؛ رژیمی که همواره کوشیده با ارباب و گسترش ترس و وحشت، پایه ی اجتماعی خود را توسعه داده، ترس و وحشتی کم و بیش تجربه شده توسط اقلیت ها، از جمله اقلیت گروهی خودش، مشروعیتی در مقابل گروه های اکثریت جامعه به دست آورد. امروز فرضیه ی یک جنگ داخلی در سوریه دور از انتظار نیست. اما باید گفت و تکرار کرد، در لحظه ی کنونی، این نه تظاهرکنندگان، بلکه دستگاه اختناق است که همه چیز را در این راستا می راند.

بشارالاسد در سخنرانی اش خطاب به مجلس مردم در روز 30 مارس، پانزده بار مترسک فتنه، جنگ داخلی، را به جنبش درآورد، و تاکید کرد نشانه های آن را در شعارها و رفتار تظاهرکنندگان دیده است. تازه بدتر، مسئولان این تظاهرات را به «توطئه»، ترمی که پنج بار تکرار کرد، برای به راه اندازی «جنگی فرقه ای» متهم کرد. این گفتارها نگران کننده اند. آنها ما را به یاد سرمقاله ی روزنامه ی رسمی البعث در روز 24 ژوئن 1979 می اندازد که می گفت: «تحقیقات در مورد آخرین حملات صورت گرفته در حلب، ما را قادر کرد که سرخ طرح توطئه ی امپریالیسم و صهیونیسم و ماموران آنها را (...) با هدف پاشیدن بذر اختلافات فرقه ای و مذهبی، برای درهم شکستن مقاومت ملت و از میان بردن مقاومت فلسطین شناسایی کنیم.» و این روزنامه در سطور بعدی، که می بایست آرزو داشت نشان از اهداف آتی رژیم نداشته باشد، نتیجه می گرفت: «تنها راه ادامه ی مبارزه، تمام کردن کار آنها از طریق ریشه کن کردن شان است.» و می دانیم چه چیزی در پی آن رخ داد.

اگر جامعه ی بین المللی خواهان کمک به سوری ها برای به دست آوردن آزادی و حقوقی است که از زمان به قدرت رسیدن حزب بعث و

استقرار شرایط اضطراری در 8 مارس 1963 از آن محرومند، می بایست تظاهرکنندگان را تشویق به تداوم حرکتِ مسالمت جویانه و وحدت طلبانه اش، در هر شرایطی کند. برای این امر، این جامعه می بایست به رژیم حاکم بفهماند که از حالا، دستش خوانده شده و برای هر نوع پرووکاسیون برنامه ریزی شده جهت تبدیل کردن مطالبه ی تغییرات صلح طلبانه و مسالمت آمیز به یک جنگ داخلی، مسئول خواهد بود.

تظاهرات طرفدارانِ رئیس جمهور سوریه بشار الاسد در دمشق، به تاریخ 29 مارس 2011 - عکس از رویتر

---

## اول صدام و حال قذافی

جمعه ۵ فروردین ۱۳۹۰ - ۲۵ مارس ۲۰۱۱

Robert Fisk

The Independent - 19.03.2011

برگردان ناهید جعفرپور

در باره روبرت فیش: وی ژورنالیستی بین المللی است و در روزنامه "ایندی پن دنت لندن" کار می کند. گزارش های وی در باره خاورمیانه در کل جهان میان فعالان اجتماعی معروف است. وی برای روزنامه "د ناسیون" و دیگر روزنامه های مهم قلم می زند و گزارش تهیه می کند.

**قذافی دیوانه است - درست به مانند احمدی نژاد رهبر ایرانی و یا لیبرمن وزیر امور خارجه اسرائیل**

"ما به تمامی اقدامات ضروری متوصل می شویم تا از مردم غیر نظامی لیبی محافظت کنیم". واقعا؟ متاسفیم که 42 سال پیش یا بهتر بگویم 41 سال پیش به فکر این ایده نیافتادیم... حالا خود شما بهتر می دانید که این جمله چگونه به پایان می رسد. نگذارید که قطعنامه سازمان ملل شما را گمراه کند. در اینجا مجددا موضوع بر سر تغییر یک رژیم است. زمانی که آنزمان موضوع بر سر عراق بود توم فریدمن ژورنالیست نیویورک تایمز این جمله قابل تعمق را نوشت "زمانی که آخرین دیکتاتور برداشته شد خدا می داند که از کیسه چه نوع خفاشی بیرون خواهد آمد؟".

در آغاز تونس، بعد مصر و حال لیبی، عرب های آفریقای شمالی خواهان آزادی و دموکراسی هستند. آنها می خواهند از بند های ستم کاران آزاد گردند. این خواست همه آنهاست. چیزی دیگر هم که تمامی این ملت ها را به هم وصل می کند این است که ما غربی ها ده ها سال است دیکتاتورهای آنها را پشتیبانی می کنیم. فرانسوی ها از بن علی،



آمریکائی‌ها از مبارک و ایتالیائی‌ها از قذافی و همچنین بلیر رئیس دولت آنزمانی بریتانیا که به لحاظ سیاسی قذافی مرده را دوباره جان داد.

آیا می‌تواند این دلیلی باشد که ما از لورد بلیر از اصفهان در این اواخر دیگر چیزی نشنیدیم؟ در واقع انتظار این می‌رفت که وی جلو می‌آمد و خوشحال برای این عملیات جدید بشردوستانه کف می‌زد. شاید هم وی در میان دو عملیات بشردوستانه از یک استراحت لذت می‌برد؟

کمی پرده نمایش را کنار می‌زنیم و نگاه می‌کنیم به تاریکی پشت پرده و دقت می‌کنیم که پشت پرده در تاریکی چه می‌گذرد. درست است قذافی کاملاً دیوانه شده است یک دیوانه مثل احمدی نژاد ایران و یا لیبرمن اسرائیل. این آخری زمانی گفت که مبارک می‌تواند به جهنم برود. اما زمانی که زمانش رسید و مبارک در راه رفتن به جهنم بود لیبرمن از ترس فریاد می‌زد.

خاورمیانه و نزدیک گویا محیطی مناسب برای ظهور دیوانه‌ها و متوهمین است. بر عکس اروپا جایی که ما در صد سال گذشته برلوسکونی، موسولینی و یا استالین را داشتیم. البته هیتلر را هم فراموش نکنیم کسی که سال 1933 در آلمان بقدرت رسید و کاملاً دیوانه بود. اما امروز موضوع بر سر این است که خاورمیانه را پاک سازی کنیم. در اینجا موقعیتی به وجود آمده که ما توسط آن گذشته استعماری خودمان را فراموش کنیم. برای چی هم نه؟ قذافی به مردم شهر بن قاضی ( که در دست شورشگران قرار دارد) گفت: " ما زنگا زنگا یعنی خیابان به خیابان می‌آئیم. خانه به خانه. اطاق به اطاق". طبیعتاً ما حمله‌ای بشر دوستانه انجام می‌دهیم و طبیعتاً این ایده بسیار خوبی است. بالاخره ما که نمی‌خواهیم قدم به زمین لیبی بگذاریم:

("no boots on the ground")

اگر موضوع بر سر مایورتانی بود و در آنجا یک انقلاب سرکوب می‌شد - در این صورت من فکر نمی‌کنم که ما فریاد محدوده ممنوعیت هوایی می‌دادیم و یا موضوع بر سر سواحل عاج بود و... هیچ کشور آفریقائی بجز لیبی ( البته بشرطی که آنها نفت یا گاز و یا ذخایر ارزشمند دیگر داشته باشند) برای ما ارزشمند نیست و طبیعتاً لیبی برای محافظت اسرائیل هم ارزشمند است. در واقع اسرائیل دلیل اصلی بود که چرا مصر این همه در قلب ما قرار داشت.

در اینجا به چند مثال می‌پردازم: " ( خفاش‌هایی را که درون کیسه تاریک دارند ول می‌خورند را همواره تحت نظر داشته باشیم)، تصور کنیم که قذافی نخواهد از تری پولیس بیرون برود و باز هم تصور کنیم که بریتانیائی‌ها و فرانسوی‌ها و آمریکائی‌ها نیروی هوائی شان بتواند تجهیزات قذافی را از بین ببرد و تانک‌ها و... را منفجر کند. اما با این وجود او هنوز نخواهد برود. در روز پنجشنبه قبل از تصمیم‌گیری سازمان ملل در باره لیبی به خاطر افتاد که

پنتاگون به برخی از ژورنالیست ها در باره خطرهای احتمالی مجموعه این وقایع اخطار داده است. اینکه می تواند روزها طول بکشد تا آنها حتی بتوانند به محدوده ممنوع هوایی دست یابند. در اینجا باید شخصیت قذافی هم در نظر بگیریم. وی یک آدم حقه باز است. ما این مسئله را دیروز مجددا تجربه کردیم: وزیر امور خارجه اش آتش بس و پایان تمامی عملیات نظامی را اعلام نمود. طبیعتا برای قذافی روشن بود که ارتش ناتو تغییر رژیم را می خواهد و از این روی آتش بس وی فایده ای ندارد اما بدین طریق وی از این امکان استفاده کرد که خود را بعنوان یک رهبر عربی طرفدار صلح و قربانی خشونت غربی نشان دهد: عمر مختار زنده است!

یک سناریوی دیگر: چی می شود اگر که ما زمان درست را از دست بدهیم و تانک های قذافی همچنان حرکت کنند؟ آیا ما از سربازان خود استفاده می کنیم تا به کمک شورشگران بروند؟ آیا در بن قاضی بساطمان را برای مدت زمانی به همراه مشاوران و دستگاه دیپلماتیک و چه و چه و چه در آنجا پهن می کنیم؟ آیا شما هم متوجه شده اید که در زمان تعیین کننده دیگر در باره قبائل لیبی صحبتی نبود و هیچ کسی دیگر در این باره حرفی نمی زند که مردم لیبی چه مردم جنگجویی هستند. همین چند هفته پیش حرف ها و قصه های زیادی در این باره گفته می شد. اما امروز ما در این باره صحبت می کنیم که می خواهیم از مردم لیبی محافظت کنیم. ما دیگر در باره مهمترین قبیله شهر بن قاضی یعنی قبیله سنویسی صحبتی نمی کنیم. مردان این قبیله بودند که بیشتر از همه در مبارزه شرکت داشتند. شاه ادريس که سال 1969 توسط قذافی سرنگون شد یک سنویسی بود. پرچم قرمز سیاه سبز شورشگران همان پرچم قدیمی لیبی است. یعنی پرچم لیبی قبل از انقلاب. در واقع پرچم شاه ادريس است. پرچم قبیله سنویسی. تصور کنیم که نیروهای ناتو موفق بشوند به واقع تا تری پلیس بیایند که خواست آنها هم همین است. اینطور نیست؟ آیا در آنجا مورد استقبال قرار می گیرند؟ بله درست است در پایتخت هم تظاهرات هائی برگزار شده است. آنچه که مهم است بسیاری از تظاهر کنندگان با شهادت پایتخت از شهر بن قاضی بوده اند. خوب در این صورت هواداران قذافی چه رفتاری خواهند داشت؟ آیا آنها خیلی ساده در هوا حل می شوند؟ آیا یک دفعه به این نتیجه می رسند که از قذافی متنفرند و می خواهند در انقلاب شرکت کنند؟ یا اینکه جنگ داخلی همچنان ادامه خواهد یافت؟

چه اتفاقی خواهد افتاد اگر زمانی شورشگران به تری پلیس بروند و تصمیم بگیرند سیف ال اسلام پسر دیوانه قذافی و اطرافیانش را به سرنوشتی که لایقش هستند برسانند؟ آیا ما چشمان خود را خواهیم بست؟ اگر که انتقام کشی شروع شود و اعدام های علنی و... آیا ما چشمانمان را می بندیم؟ وابستگان تبهکار قذافی این روش را سال های سال انجام دادند. من به خودم می گویم: لیبی مصر نیست و قذافی دیوانه است. بخاطر می آورم حضور وی را روی بالکن خانه بمب باران شده اش

– با کتاب سبزش در دست. من فکر می‌کنم که وی هر از گاهی یکی از فرش‌هایش را گاز می‌گیرد.

چه اتفاقی خواهد افتاد اگر که از جانب ما همه چیز درست پیش نرود و ما غیر نظامیان را مورد هدف قرار دهیم؟ و یا اینکه هواپیماهای ناتو مورد هدف قرار بگیرند و یا در منطقه قذافی سقوط کنند؟ چه اتفاقی خواهد افتاد اگر که شورشگران / مردم لیبی/ تظاهرکنندگان دمکرات به ناگهان شک پیدا کنند؟ اگر به فکر این ایده بیافتند که مسئله غربی‌ها اصلاً حقوق بشر نیست و اهداف دیگری را دنبال می‌کند؟ در کنار این مسئله قاعده‌ای هم وجود دارد که در چنین مواردی همواره عمل می‌کند. یک قاعده خسته‌کننده: در آن لحظه که تو اسلحه‌ات را بسوی دولت یک کشور دیگر نشانه می‌گیری – حال فرق نمی‌کند که تا چه حد محق باشی – درست در این زمان اوضاع از دست تو بیرون خواهد رفت. همان "شورشگران" که صبح پنجشنبه هنوز خشمگین در باره بی‌تفاوتی فرانسه فوش می‌دادند، شب آن روز پرچم فرانسه را در بن قاضی تکان می‌دادند و فریاد می‌زدند "زنده باد آمریکا. تا ..... طبیعتاً من منطق قدیمی را می‌شناسم که می‌گوید: هر چه قدر هم که ما در گذشته رفتارمان بد بوده باشد، سؤال اینجاست که حال باید چه کنیم. البته دیگر برای این سؤال کمی دیر شده است. ما قذافی را دوست داشتیم. آنهم زمانی که وی در سال 1969 بقدرت رسید. زمانی که برای ما روشن شد که او دیوانه است دیگر از وی متنفر شدیم. بعد ها دوباره او را دوست داشتیم – من به لورد بلیر فکر می‌کنم که چگونه دست وی را می‌فشرد. امروز مجدداً از او بدمان می‌آید. این بازی پشت و رو و دوست داشتن و نداشتن را ما از زمان یاسر عرفات می‌شناسیم. اینطور نیست؟ من به اسرائیل و آمریکا فکر می‌کنم. در ابتدا گفته شد که عرفات یک سوپر تروریست است که می‌خواهد اسرائیل را نابود کند. بعد وی مرد بزرگ دولت شد کسی که اسحاق رابین دستش را فشرد. زمانی که عرفات فهمید که به وی در باره آینده فلسطین حقه زده اند دوباره شد سوپر تروریست.

یک چیزی وجود دارد که ما می‌توانیم انجام دهیم. ما می‌توانیم توسعه قذافی‌ها و صدام‌های آتی را زیر نظر بگیریم. دیوانه‌ها و شکنجه‌گران سادیسمی آتی را. کسانی که ما امروز آنها را بر می‌داریم اما خفاش‌های جوان آنها با اقتصاد ما رشد می‌کنند در ازبکستان، ترکمنستان، چین و در تاجیکستان.

نه به من پاسخ داده می‌شود که ما باید با این انسانها معامله کنیم زیرا که آنها بما نفت می‌فروشند و از ما تسلیحات می‌خرند. آنها تروریست‌های اسلامی را روی بازی به حالت شاخ‌مات نگاه می‌دارند. همه اینها خیلی آشنا و خسته‌کننده است. و حال دوباره آسیاب از نو. ما دوباره روی میز می‌کوبیم و با هم متحد می‌شویم. خوب راه دیگری نداریم؟ داریم؟

# تب جنگ علیه لیبی

جمعه ۵ فروردین ۱۳۹۰ - ۲۵ مارس ۲۰۱۱

Eric Margolis

Antiwar.com - 04.03.2011

## برگردان ناهید جعفرپور

در باره نویسنده: اریک مارگولیس ژورنالیست آلبانیایی/ آمریکایی است. مقاله وی در نیویورک تامز، تریبون بین المللی هرالد، لوس آنجلس تایمز و تایمز لندن چاپ گردیده است. تب جنگ بر علیه لیبی ایالات متحده و کانادا را گرفتار نموده است. قذافی بعد از 9 سال استراحت بعنوان متحد منفعت رسان غربی ها، اکنون مردی است که همه باید از وی متنفر باشند:

بر علیه لیبی برخیزیم! مرگ بر مستبد تری پولیس! این ها فریادهای جدید جنگی و آهنگ کشتارهای جمعی جدید راست های آمریکای شمالی، رسانه ها و نئوکونزرواتیو هاست.

بنظر می رسد که راست ها در حال حاضر بهترین موقعیت را در جنگ داخلی لیبی دیده اند که در آن می توان از دست قذافی که مورد تنفر مردم کشورش است راحت شوند و نفت بسیار مرغوب لیبی را آزاد نمایند و موج قیام های منطقه را مهار سازند. قیام هائی که اکنون جهان عرب را شعله ور ساخته است.

این آهنگ را ما در گذشته یکبار دیگر قبل از حمله به عراق شنیدیم: "یک دیکتاتور شرور که مردمش را آزار می دهد و به آنها ستم می کند و دریائی مملو از نفت و ارتشی مملو از تسلیحات خطرناک دارد". رئیس جمهور او با ما به تصمیمی جدید نزدیک شده است که به لیبی حمله کند و محدوده ممنوع هوائی رادر کنترل خود قرار دهد. نیروی دریائی ارتش آمریکا به سواحل لیبی نزدیک می شود.

رهبران ایالات متحده آمریکا، امارات متحده، فرانسه و آلمان که با علاقه تا کنون از قذافی دفاع کرده اند و از وی نفت خریده اند و پول از وی دریافت نموده اند به ناگهان از وی یک شیطان می سازند و حمله به لیبی توسط آمریکا، امارات متحده، فرانسه و کانادا مجددا بعنوان یک ماموریت بشردوستانه توجیح می گردد تا بدین وسیله آنان غیر نظامیان لیبی را از دست حملات کشنده هوائی قذافی نجات دهند.

آنها هیچگاه اشاره ای به 65 غیر نظامی افغانی که همین اخیرا توسط حمله هوائی آمریکا بقتل رسیدند و یا 9 جوان افغانی که در هنگام جمع آوری هیزم در هفته گذشته اسیر هلیکوپتر های جنگنده آمریکا شده و بقتل رسیدند نمی کنند. همچنین اصلا اشاره ای به حملات هوائی

آمریکا به پاکستان، سومالی و یا یمن که بیشترین غیر نظامیان را اسیر مرگ نمود نمی کنند.

گزارش‌هایی در باره نیروهای ویژه ایالات متحده آمریکا و امارات متحده و فرانسه و شاید کانادا در شرق لیبی وجود دارد. گزارش از اینکه آنها نیروهای نامنظم ضد قذافی را آموزش می دهند و مسلح می کنند و حتی به جنگ می فرستند. در ابتدا در داخل آشوب به وجود می آوردند و سپس فریاد کمک از خارج را سر می دهند. این حقه دیگر مدتها است که قدیمی شده است.

قبایل شرق لیبی و شهر بن قاضی همیشه بر علیه قذافی بوده اند. سرویس امنیتی امارات متحده مدت هاست که در این منطقه فعال است. حتی این تلاش امارات متحده که قذافی را بقتل برسانند در شهر بن قاضی طراحی شده است.

لیبی بسیار شکننده شده است و بنظر می رسد که پایه هایش در حال فروپاشی است. لیبی در ابتدا در سال 1951 کشوری متحد شد آنهم بعد از آن که سه منطقه مستقلش یعنی:

Tripolitania, Cyrenaica und Fezzan

با هم متحد شدند. اما هم اکنون جنگ داخلی منطقه ای و قومی مجددا گسترش می یابد و این مسئله باعث می شود که قدرتهای تشنه نفت مرغوب لیبی این کشور را محاصره نمایند. لیبی هم می تواند سرنوشتی چون عراق و افغانستان پیدا کند و تکه تکه شود.

واشنگتن بعد از اینکه بلیون ها دلار هزینه جنگ عراق و افغانستان نمود هم اکنون مجامع امنیت ملی اش ( به کسانی که در بریتانیا بعنوان " امپریالیست ها معروفند" در آمریکا این نام را داده اند) با علاقه خواهان حمله به لیبی شده اند. طرح‌هایی چون حمله به ایران و یا پاکستان به بعد ها موکول گشت زیرا که ذخایر نفتی لیبی استثنائی است و نباید آن را از دست داد.

با این وجود در همین آمریکا هم هنوز صدا هائی وجود دارند که از عقل صحبت می کنند. برای مثال روبرت گیتس وزیر دفاع آمریکا بر علیه یک منطقه ممنوع هوائی و یا حمله از زمین به لیبی است و اخطار کرده است که آمریکا نباید ریسک وارد شدن به سومین جنگ بزرگ را بکند زیرا که نمی تواند هزینه آن را بپردازد. آنهم زمانی که 40% دلار های خرج شده توسط دولت آمریکا از چین و ژاپن قرض گرفته شده است.

اما کانادا هم از آن زمان که مستعمره کوچک کانادائی خویش را در افغانستان به پیش می برد توسط ویروس نئو امپریالیست ها گرفتار شده است بطوری که نخست وزیرش می گوید که متاسف است که در جنگ عراق حضور نداشته است و اکنون وی به طبل جنگ بر علیه لیبی می کوبد. گیتس رئیس اسبق سازمان سیا درست می گوید وقتی که اظهار می دارد که منطقه ممنوعه هوائی در آینده نزدیک منجر به حمله زمینی ارتش آمریکا به لیبی می شود و آمریکا را در وسط یک جنگ قومی گیج کننده قرار می دهد. جنگی که هیچکس در واشنگتن اوضاع آنرا نمی تواند پیش

بینی کند. دقیقا همان چیزی که اکنون در افغانستان در حال وقوع است. جایی که آمریکا در میان یک جنگ داخلی بین متحدین تاجیکی/اوزبکی و اکثریت پشتو ها قرار گرفته است. جنگ عراق که در آغاز " یک بازی بچه گانه " نامیده می شد، اکنون 50000 سرباز آمریکائی را در خود دارد که هرکدام سالانه یک میلیون دلار برای آمریکا خرج دارند. ایالت متحده آمریکا همواره هر چه عمیق تر به درون اختلافات در سومالی، یمن، و مرزهای شمال غربی پاکستان فرو می رود و همین اخیرا در جیبوتی. آیا لیبی می تواند آن حصیری باشد که پشت شتر را می شکنند؟ شاید؟ و شاید هم نه. حمله به ایران مطمئنا می توانست این کار را کند. در حال حاضر به شکرانه قذافی تهران می تواند نفسی بکشد. کسی که از این نمایش لذت می برد اوساما بن لادن است ( البته اگر از این حرکت کنیم که زنده است). هدف بن لادن همواره سرنگونی رژیم های دست نشانده آمریکا در جهان اسلام بوده است. حمله به هدف های غربی در درجه دوم اهداف وی قرار داشته است. قذافی اصلا خیلی هم بیراه نگفت زمانی که وی القاعده را مقصر قیام در لیبی خواند. البته بن لادن سر نخ جنگجویان لیبی را در دست نداشت اما فلسفه انقلابی القاعده و مبارزه ضد غربی اش مطمئنا بسیاری از جوانان را از مراکش تا بنگلادش مجذوب نمود. این بزرگترین مشکل واشنگتن خواهد بود که حمله به لیبی آتشی را که در جهان عرب شعله می زند را گسترش خواهد داد و شعله ور ترش خواهد نمود و باعث خواهد شد تا یک جهاد ضد غربی منطقه ای شکل گیرد و این خود استراتژی مورد علاقه بن لادن است؛ که ایالت متحده آمریکا را در جنگ های کوچک بسیاری در جهان اسلام قاطی کند و بدین شکل آنها را از بین ببرد. تا کنون ایالات متحده آمریکا هم با این نقشه بزرگ اوساما بین لادن همکاری نموده است.

---

## مصر: اعتمادات کارگران محرک قیام بود

مصاحبه دو روز قبل از سرنگونی رژیم مبارک

سه شنبه ۳ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۲ فوریه ۲۰۱۱

joel Beinin, my Goodman

برگردان ناهید جعفرپور

ده سال است که اتحادیه های کارگری مصر خود را سازماندهی می کنند در باره جوئل باینین: وی پروفیسور تاریخ خاورمیانه در دانشگاه استانفورد و رئیس اسبق تحقیقات خاورمیانه در دانشگاه آمریکائی قاهره می باشد. از وی کتاب های بیشماری منتشر گشته است.

آمی گودمن: آقای پروفیسور لطفاً بما بگوئید که آکسیون های کارگران در مصر چه مفهومی دارند - در حالی که ما در اینجا با هم صحبت می کنیم بزرگترین آکسیون های کارگری مصر در حال اجرا می باشند. پاسخ: این یک مسئله بسیار بزرگ است. از ده سال پیش به این روی در مصر همواره موج های اعتصابی کارگران انجام پذیرفته است که در آن در مجموع بیش از 2 میلیارد آدم شرکت داشتند ( البته در اینجا شرکت افراد در کل نسبت به تعداد اعتصاب ها حساب شده است). مجموعاً در حدود 3300 اعتصاب انجام پذیرفته است که اشکال متفاوت داشته است.

با این پیش زمینه باید به قیام انقلابی هفته های اخیر نگریست. تا کنون کارگران تنها در بعد مشخصی در اعتراضات شرکت نموده اند. البته منظور من کارگران بطور متشکل است و نه تک تک افراد کارگر. غالباً انسانها در چندین جنبش فعالیت می کنند. بله اما در روزهای گذشته دیدیم که ده ها هزار کارگر خواسته های اقتصادی خویش را با خواسته های سیاسی یعنی کناره گیری رژیم مبارک یکی کردند. بهتر بگویم فاصله و فضای خالی میان خواسته های بسیار زیاد اقتصادی ده سال گذشته با خواسته های سیاسی روشنفکری اکنون از بین رفته است و یکی شده اند و در هم ادغام گردیده اند.

سؤال: شریف عبدالقدوس در این هفته گفت که جنبش جوانان که بطور گسترده محرک اعتراضات بوده است بر روی خود نام اعتصابی معروف را گذاشته است که در 6 آپریل 2008 انجام پذیرفته است. می توانید برای ما در باره این اعتصاب توضیحاتی دهید. در باره این اعتصاب جنبش کارگری؟ این اعتصاب در فاصله جنبش مدرن کارگری مصر از چه مفهومی برخوردار است؟

پاسخ: در باره آن واقعه گنجی های بسیاری وجود دارد. من در آن زمان در آن محل بودم. اعتصاب انجام نشد و بجای آن کارگران محله ال کبرا کارزاری را براه انداختند. کارگران کارخانه آنجا دقیقاً 22000 نفر می باشند. این کارخانه بزرگترین کارخانه مصر است. خواسته های آن زمان کارگران این بود: افزایش حداقل دستمزد ها به 1200 فوندم مصری در ماه. کارزار آنها موفقیت آمیز بود و هنوز هم امروز ادامه دارد. 6 آپریل 2008 کارگران فراخوان یک اعتصاب عمومی

را دادند که در آن خواسته های خویش را بیان کنند. بعد از آن فراخوان نیروهای امنیتی کارخانه را سه روز قبل از 6 آپریل اشغال نمودند و تا 6 آپریل در دست خود داشتند و تلاش کردند با اجبار و قانع ساختن کارگران اعتصاب عمومی انجام نگیرد. بجای آن تظاهرات هائی کم و بیش ضرب العجل که در آن زنان و کودکان هم شرکت داشتند صورت گرفت. آنها در میدان اصلی محله ال کبرا بر علیه قیمت بالای مواد غذایی و از همه مهمتر قیمت نان سوبسیدی که غذای اصلی غالب مصری هاست به اعتراض پرداختند. در زمان این اعتراضات نیروهای امنیتی سنگ های بزرگ بسوی تظاهر کنندگان پرتاب نمودند - همانطور که ما از 25 ژانویه به بعد در میدان تحریر دیدیم - اما اعتصابی که بتواند کارساز باشد آنزمان در آن محل انجام نپذیرفت.

در آنزمان در مناطق دیگر کشور اینجا و آنجا اعتصاب شد. در قاهره تظاهرات هائی برگزار شد که بزرگتر از سایر تظاهرات ها بودند البته هیچگاه بیشتر از 2000 نفر به این تظاهرات ها نیامدند. با تمامی این حرفها می توان گفت که در واقع آن اعتصاب ناموفق ماند اما آن اعتصاب عمومی نیمه تمام قدمی بود در راه پیروزی ای بزرگتر. پیروزی ای که ما در این روزها دیدیم. سال 2008 اولین بار بود که کارگران سراسر کشور سازماندهی شدند و بهتر بگویم اینکه اعتراضشان کارزاری سیاسی شد. خواست افزایش حداقل دستمزد تنها یک خواست اقتصادی نیست. بلکه همچنین خواستی سیاسی است. خواست هائی از این نوع در واقع نشان دهنده مقاومت و مبارزه بر علیه پروژه ساختار جدید نئولیبرالی مصر است. این پروژه در مصر خیلی سریع توسعه یافت و دقیق تر بگویم از زمان روی کار آمدن دولتی که اکنون منحل شده است یعنی در ماه جولای 2004 بسرعت توسعه یافت.

سؤال: چه مفهومی اعتصاب هزاران کارگر دارد و کدام مفهوم کانال سوئز دارد؟

پاسخ: کانال سوئز بیشک مهمترین تاسیسات استراتژیک مصر است. بریتانیائی ها در سال 1882 مصر را اشغال نمودند تا کانال سوئز را برای خود امن سازند. تاریخ حملات غربی ها به مصر که تمامی آنها موضوع بر سر کانال سوئز بود به خیلی زمان های عقب بر می گردد. از کارگران کانال سوئز و از همه مهمتر از شهر بزرگ سوئز همه بر علیه رژیم مبارک مبارزه نمودند. در 25 ژانویه در سوئز دو کشته وجود داشت. تظاهرات های آنجا بسیار ملیتانت بودند. مردم در آنجا مرکز حزب مبارک را و همچنین ایستگاه پلیس را اشغال نمودند.

این واقعیت که کارگران کانال سوئز هم در خیزش اخیر شرکت نمودند معنی اش این است که مهمترین نهاد اقتصادی مصر فلج شده است و این برای ثبات اقتصاد مصر ضربه ای بزرگ است. البته این تنها کارگران



کانال سوئز نیستند بلکه فلزکاران سوئز که روی کانال سوئز کار می کنند و همچنین کارگران نساجی سوئز و اطراف ( در آنجا یک محدوده آزاد صنعتی است) همه در خیزش عمومی شرکت داشتند.

سؤال: شما یکبار گفتید که جنبش کارگری مصر مهمترین جنبش اجتماعی سال گذشته در جهان مدرن عربی است. این خیلی عجیب است زیرا که در مصر اتحادیه های کارگری در اساس از سوی دولت مصر کنترل می شوند. این مدل در واقع به نحوی شبیه مدل مکزیکی است. لطفا برای ما در باره مناسبات میان اتحادیه های کارگری سازمان یافته رسمی و جنبش های کارگری مستقل که وجود دارند توضیحاتی بدهید. کدام دینامیکی میان این دو وجود دارد و این دینامیک چگونه خود را توسعه می دهد؟ پاسخ: اتحادیه کارگری بزرگ مصر " اجیپتن تراد اونیون فدراسیون" در سال 1957 در زمان رژیم عبدال ناصر تاسیس گشت. از آنزمان در واقع این اتحادیه بخشی دولتی بوده است و در مبارزات کارگری ده سال گذشته به هیچ وجه سهم نبوده است. در اساس هم غالباً بر علیه این مبارزات حرکت کرده است. اگر که در این ده سال اعتصاب یا شکل دیگری از اعتراض جمعی هم شد کارگران یا یک کمیته اعتصاب انتخاب نمودند ( درست بمانند آنزمان در محله ال کبرا و یا مرکز بزرگ نساجی دلتا) و یا بین اتحادیه های محلی انشعاب شد به این صورت که تک تک کارگران اتحادیه از مبارزه کارگران اعتصابی پشتیبانی نمودند. برخی از کارگران اتحادیه به اتحادیه رسمی و ساختارهایش مومن باقی ماندند و برخی دیگر از اعضای اتحادیه در پشتیبانی از مبارزات کارگران خود نقشی رهبری کننده پیدا نمودند. در هر حال در ده سال گذشته هیچ اعتصاب یا اعتراضی جمعی وجود ندارد که این اتحادیه رسمی و ساختارهایش براه انداخته باشند .

این مسئله باعث شد که در آن جا هایی که کارگران در موضع خاص قدرتمندی بودند اتحادیه های مستقل ایجاد نمایند و این خود برای اولین بار در تاریخ مصر بعد از سرنگونی رژیم پادشاهی در سال 1952 بود که اتحادیه های مستقل بنیان می شدند. بزرگترین و مهمترین اتحادیه مستقل مصر اتحادیه کارمندان وزارت دارائی است. آنها 11 روز تمام در برابر وزارت دارائی تحصن نمودند و با مبارزه خود توانستند خواست افزایش دستمزدی تا 325% را بدست آورند. بعد از آن اتحادیه مستقل خویش را تاسیس کردند که در حدود 35000 کارمند و کارگر در آن عضو می باشند. امروز همه اعضای این اتحادیه کارمندان دولت هستند. بله در مصر مردم به همین نحوه در اتحادیه های متفاوت خود را سازماندهی می نمایند. در همین زمان اخیر یعنی در سال 2010 دستیاران تکنیک پزشکی یک اتحادیه مستقل تاسیس نمودند. در تاریخ 30 ژانویه امسال چند روز قبل از تظاهرات ها این دو اتحادیه بزرگ

مستقل با نمایندگان 12 مرکز صنعتی مهم مصر ( محله، دلتا، هلوان، و سایر مناطق صنعتی) ملاقات نمودند و در مصاحبه مطبوعاتی بعد از نشست خود تاسیس سازمان مادر اتحادیه های کارگری مستقل را اعلام کردند.

من در آن زمان اعلام نمودم که این مسئله از دید من عملی انقلابی است. بالاخره این کار در آنزمان کاری غیر قانونی بود. قوانین مصر خواهان این است که هر اتحادیه جدیدی به اتحادیه کارگری مصر که دولتی است و به بخش خاص اتحادیه ملی بپیوندد. مثلا اگر شما کارگر فلزکار باشید باید به اتحادیه ملی کارگران فلزکار بپیوندید. همانطور که گفتم زیر چتر اتحادیه های دولتی مصر. زمانی که من آنزمان نظرم را نوشتم واقعا خوشبین بودم. فکر می کردم این کار انقلابی است زیرا که موضوع بر سر عملی غیر قانونی است که خواست استقلال کارگران را تقویت می کند خواستی که باعث می شود تا از رژیم مبارک گذر کنند. من در آن زمان هرگز انتظار نداشتم که این اتفاقات بیافتد. بنابراین برای من کاملا روشن است و بشیوه ای مستقیم این یک قیام انقلابی است.